



# سیرت پیامبر گرامی

مهدی یاقوتیان

## چکیده

آقای عبدالعظیم کریمی کتابی نوشته است به نام «تربیت چه چیز نیست؟»، این مقاله البته به این مسئله پرداخته که «سیره نبوی چه چیز نیست؟» و مواردی که در کتاب‌ها (اختصاصاً آثار شهید مطهری) به عنوان سیره و صیرت پیامبر گرامی بیان شده، موارد ارزیابی قرار گرفته و نتیجه گیری شده که معیار شناخت سیره پیامبر بزرگوار، خرد، آیات قرآن و روایات موافق آیات است.

کلید واژه‌ها: پیامبر گرامی، سیره، شهید مطهری، آیات قرآن، گزارش‌های ساختگی.

۱. شهید مطهری ذیل آیه: «و لو تقول علینا بعض الاقاول (حاقه، ۴۴/۶۹) آورده است: «لو» و «ان» در زبان عربی را در فارسی ما به معنی «اگر» می‌گوییم؛ ... ولی در عربی این دو با همدیگر فرق دارند. «ان» را در جایی می‌آورند که وقوعش محتمل باشد ولی «لو» را در جایی که وقوعش محتمل نیست و در فرض محال هم می‌آورند... در اینجا قرآن در عین حال رعایت به اصطلاح ادب پیغمبر را فرموده است؛ فرموده: ان تقول علینا بعض الاقاول... «اگر» را در اینجا به صورت «لو» ذکر کرده... یعنی به فرض محال. (آشنایی با قرآن، ۵۲/۹)

همین مطلب در آیه: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من»

حولک، فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الأمر فاذا عزمتم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین . (آل عمران، ۳/۱۵۹) هم صادق است . بنابراین استناد و انتساب پاره ای گزارش های ساختگی - که متضمن رفتارهای غلیظ به پیامبر رحمت است - مخالف آیه مذکور است .

۲. شاید همین گستراندن بال رحمت برای مؤمنان ؛ ... و اخفض جناحک للمؤمنین . (حجر، ۸۸/۱۵) و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین . (شعراء، ۲۶/۲۱۵) و دلسوز آنان بودن از عواملی است که خداوند پیامبر گرامی را به صفت خود ستوده است و از مجموع، صفت رحیم (۱۱۵ بار) و رؤوف (۱۱ بار) که در قرآن فقط خاص خداوند به کار رفته، یک بار آن به پیامبر گرامی اختصاص یافته است . لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم . (توبه، ۹/۱۲۸)

۳. قرآن در دو آیه ذیل نبی خاتم و ابراهیم (ع) را «اسوه حسنه» دانسته است ؛ لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً . (احزاب، ۳۳/۲۱) قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه ... الا قول ابراهیم لابیہ ... (ممتحنه، ۶۰/۴)، ضمناً سرگذشت پیامبران مانند تولد عیسی بن مریم و کفالت زکریا (آل عمران، ۳/۴۴)، قصه نوح (هود، ۱۱/۴۹)، قصه یوسف و برادرانش (۱۲، ۱۰۲). حالات موسی در مدین (قصص، ۲۸/۴۴) در قرآن به عنوان خبرهای غیبی بیان شده است .

در همه این موارد، خداوند به پیامبرش و مردم می فرماید : شما نمی دانستید ما به عنوان یک خبر غیبی به شما می گوئیم و گرنه شما در آنجا نبودید که شاهد باشید . داستان ابراهیم هم از همین گونه است، پیامبر گرامی و افراد دیگر که در زمان نزول قرآن به سر می برده اند شاهد ماجراهای ابراهیم نبوده اند بلکه خداوند آنها را بیان کرده، در این دو آیه که قرآن نبی خاتم و ابراهیم را اسوه حسنه دانسته، برای ابراهیم یک تبصره و استثناء آورده ولی برای نبی خاتم تبصره ای نیاورده است .

یعنی قرآن روشن می سازد که، حرف هایی چون استغفار پیامبر گرامی برای ابوطالب با وجود شرک او، عزم پیامبر گرامی بر مثله نمودن هفتاد نفر به تلافی حمزه در جنگ احد، رفتار نامناسب پیامبر گرامی با عبدالله بن ام مکتوم نابینا و ... صحت ندارد . چون در آن صورت می بایست بعد از آنکه نبی خاتم اسوه حسنه قرار داده شده است، این موارد استثناء می شد زیرا موضوع پیامبر خاتم از موضوع ابراهیم (ع) حساس تر است . مردم شاهد

ماجرای ابراهیم نبوده‌اند و اگر خداوند آن مورد استغفار ابراهیم را بیان نمی‌کرد ظاهراً مشکلی پیش نمی‌آمد اما در اینجا مردم شاهد ماجراهای نبی خاتم بوده‌اند و به چشم و گوش خود دیده و شنیده‌اند که پیامبر گرامی عزم بر مقابله به مثل در قبال مثله کردن، استغفار برای مشرک، رفتار نامناسب با نایینا و... داشته است!

اکنون با معیار قرار دادن آیات قرآن، چون اسوه حسنه بودن آن پیامبر گرامی بدون هیچ تبصره و استثنایی و نوازش خداوند با آوردن فرض محال درباره رفتار غلیظ آن پیامبر رحمت و ستوده شدن آن نازنین با صفات رئوف و رحیم نسبت به مؤمنان و... بر او درود می‌فرستیم و تسلیم گفتار و رفتار آن پیامبر محمود می‌شویم. و سیری در پاره‌ای از نوشته‌های شهید مرتضی مطهری می‌نماییم. کسی که خودش «سیری در سیره نبوی» داشته و این سیر مختص یک کتب نبوده (بلکه در بیشتر آثارش به تناسب، خواننده‌اش را با زوایایی از زندگی آن عزیز آشنا کرده و خود در این سیر حیران آن سیره مانده، تا جایی که گفته است:

در زندگی پیغمبر اکرم (ص) اصلاً آدم حیرت می‌کند، من خودم و الله از کسانی هستم که در سیره پیغمبر نهایت درجه اعجاب دارم، این را می‌گویم نه به عنوان کسی که از امت این پیغمبر است بلکه فکری است که از روی مطالعات، تدریجاً بیشتر برای من پیدا شده، هیچ کس در عالم به عنوان یک شخصیت تاریخی، نه به اندازه پیغمبر بلکه یک دهم پیغمبر هم در نظر من اعجاب آور نیست. (آشنایی با قرآن، ۱۱/۱۶۲)

ولی به جهت کثرت کار و فرصت کم یا طبع کار گفتاری نسبت به نوشتاری یا هر علت دیگر، واقعیت آن است که بعضاً سیره گزارش شده بیانگر صیرت پیامبر گرامی خداوند نیست. بنابراین بازنگری و نقد آنها ضرورت دارد.

آقای غلامعلی حداد عادل گفته است:

آن مقدار که من شهید مطهری را می‌شناختم و با اندیشه و روش تفکر ایشان آشنایی داشتم می‌توانم بگویم که شهید مطهری از کسی که با استدلال بخواهد در مقابل سخن او فکر دیگری را مطرح کند، بیشتر خوشش می‌آید تا کسی که بدون استدلال حرف‌های او را بپذیرد. (آسیب‌شناسی تربیت دینی، ۱/۹۵)

و خود آن مرحوم گفته است:

اگر واقعاً احساس می‌کنند که من اشتباه می‌کنم به من تذکر دهند و منطقی‌اً اشتباه

مرا به من ثابت کنند، من خدا را گواه می گیرم که حاضرم صریحاً به اشتباه خودم اعتراف کنم. (علل گرایش به مادیگری/۳۶)

که نمونه ای از این اعتراف و پذیرش اشتباه در کتاب نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، نوشته مرحوم نعمت الله صالحی نجف آبادی، انتشارات کویر، چاپ دوم، سال ۱۳۷۹، صفحه ۳۶ آمده است.

شهید مطهری کسانی را که از انتقاد و اصلاح و رفع عیوب پرهیز دارند و آن را تف سر بالا می دانند تابع «برهان تف» می داند. (آسیب شناسی تربیت دینی، ۹۷/۱ به نقل از یادداشت های استاد مطهری، ۱/۲۷۴) و در هدایت و رهبری نسل جوان می گوید:

نسل قدیم این قدر سطح فکرش پایین بود که اگر یک نفر در یک مجلس ضد و نقیض حرف می زد کسی متوجه نمی شد و اعتراض نمی کرد اما امروز یک بچه که تا حدود کلاس ۱۰ و ۱۲ درس خوانده همین که برود پای منبر یک واعظ، پنج، شش و گاهی ده تا ایراد به نظرش می رسد، باید متوجه افکار او بود و نمی شود گفت: خفه شو، فضولی نکن. (ده گفتار/۲۱۵)

### سیره نبوی چه چیز نیست؟ (چگونه سیره ننویسیم)

۱. یک گزارش به ما می گوید:

وقتی در حضور پیامبر گرامی (ص) درباره کسی سخن می گفتند: می پرسید: کارش چیست؟ اگر می گفتند که؛ کار ندارد، می فرماید: سقط من عینی؛ یعنی در چشم من دیگر ارزش ندارد. (تعلیم و تربیت در اسلام/۲۷۶)

این گزارش ساختگی می گوید: پیامبر گرامی به جای آن که از بیکاری، تن پروری و تنبلی و سر بار دیگران بودن و... به صورت عام یا خاص نهی کند، پشت سر کسی او را سکه یک پول نموده و از ارزش انداخته است و به آیه؛ ... و لا یغتب بعضکم بعضاً، ایحِبَّ احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً؟! فکرهتموه... (حجرات، ۱۲/۴۹) بی اعتنا بوده است!

۲. در گزارش دیگر آمده است:

رسول خدا از همسایگان احوال کسی را پرسیده، پاسخ شنیده: فرد مورد نظر وفات کرده، مرد بسیار امین و راستگویی بوده اما یک خصلت بد در او بوده

است. رسول خدا پرسیده چه خصلت بدی؟ پاسخ شنیده که او از کارهای زشت (مثل دنبال زنان رفتن) پرهیز نداشته، پیامبر گرامی فرموده است: خدا او را پیامرزد، او مرا آن چنان زیاد دوست داشت که اگر برده فروش هم می بود خداوند او را می آمرزید. (داستان راستان، ۶- ۱۹۵، داستان شماره ۱۲۰).

این گزارش خصلت بسیار امین بودن و راستگویی و بسیار دوست داشتن پیامبر گرامی و دنبال ناموس مردم بودن را در یک فرد جمع نموده و گفته است؛ وقتی کسانی شروع به غیبت می کرده اند پیامبر گرامی با پرسش خود آنها را به غیبت و امی داشته است! و دوست داشتن خود را باز دارنده عاقبت ناگوار برای بی اعتنایان به آیه: **قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم...** (نور، ۲۴/۳۰) دانسته است!

در صورتی که پیامبر گرامی فرموده:

زنی العین النظر؛ زنای چشم، چشم چرانی کردن است. (گفتارهای معنوی/ ۱۴۷)  
و در حدیثی آمده که شخصی دامنه «اذا عرفت فاعمل ما شئت» را تا «و ان زنا و سرق» گسترش داده ولی امام صادق (ع) او را از کج فهمی در آورده است. (حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی/ ۱۰۷)

یا در حدیثی دیگر پیامبر گرامی پاره تنش را سفارش می کند که: یا فاطمه عملی بنفسک اتی لا اغنی عنک شیئاً دخترم خودت برای خودت عمل کن... از انتساب با من کاری ساخته نیست. (همان/ ۱۱۰-۱۰۹)

نیز پیامبر گرامی به ام علاء که بهشت را بر عثمان بن مظعون حتمی دانسته با توجه به آیه: **قل ما کنت بدعاً من الرسول و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم...** (احقاف، ۴۶/۹) فرموده است:  
ای رسول الله و ما ادری ما یفعل بی... من که پیغمبرم درباره خودم یا درباره یکی از شما این چنین اظهار نظر قطعی نمی کنم. (عدل الهی/ ۲۹۵ - حماسه حسینی، ۲۵۲/۱ - داستان راستان/ ۱۹۹، داستان شماره ۱۲۲).

و در جریانی مشابه در پاسخ مادر سعد بن معاذ فرموده:

لا تحتمی علی الله؛ یعنی از پیش خود در کاری که مربوط به خداست، قضاوت حتمی نکن. (عدل الهی/ ۲۹۵)

اما پیامبر گرامی در اینجا قضاوت حتمی کرده و گفته است: «اگر برده فروش هم می بود

خداوند او را می‌آموزید». البته در قرآن راهکار آزادی بردگان آمده است نه فروش آنان!  
آمزش به صرف دوست داشتن پیامبر شبیه اعتقاد مرجئه است. مرجئه طایفه‌ای بودند  
که معتقد بودند ایمان و اعتقاد کافی است، عمل در سعادت انسان تأثیر ندارد، اگر عقیده  
درست باشد خداوند از عمل هر اندازه بد باشد می‌گذرد. (ده گفتار/۲۴۹)  
شهید مطهری در این باره می‌گوید:

بدبختانه در اعصار اخیر فکر مرجئه در لباس دیگر در میان عوام شیعه نفوذ کرده  
است، گروهی از عوام شیعه صرفاً انتساب ظاهری به امیرالمؤمنین (ع) را برای  
نجات کافی می‌شمارند. (عدل الهی/۳۱۳)

اگر حب علی بن ابیطالب تو را به عمل کشاند، بدان حب تو صادق و راستین  
است... اگر نه فریب شیطان است. (گفتارهای معنوی/۱۲۴)

انتساب چنین مطلبی به پیامبر گرامی و استناد به آن می‌تواند از مصادیق سرایت  
اخباریگری در عالم تشیع باشد. (اسلام و مقتضیات زمان/۸۴)، که متأسفانه آثار  
زیادی در فکر ما گذاشته است. (همان/۸۵)

فکر اخباریگری بکلی از بین رفته حتی در بسیاری از مجتهدین نیز افکار اخباریگری  
هنوز نفوذ دارد و بقایایش در افکار آنها هست. (تعلیم و تربیت در اسلام/۲۰۸)

خود ما و شما... ای بسا تحت تأثیر یک جریان فکری هستیم که در چندین سال  
پیش به وجود آمده و ماراتحت تأثیر خودش قرار داده است و مانمی دانیم که این جریان  
فکری از اسلام نیست و از جای دیگر است. (اسلام و مقتضیات زمان/۷۹)

۳. در حدیثی امام صادق (ع) از قول پیامبر گرامی (ص) بیان داشته است:

انا معاشر الانبیاء امرنا ان نكلّم الناس علی قدر عقولهم. (کافی، ۲۷/۱، کتاب عقل  
و جهل، حدیث ۱۵)

اما شوخی‌ای به پیامبر رحمت نسبت داده شده بدین مضمون که وقتی پیر زنی به  
ایشان گفت: دعا کن خدا مرا به بهشت ببرد، رسول رحمت بدو فرمود: پیرزن به بهشت  
نمی‌رود، این سخن موجب ناراحتی و گریه پیرزن شد. فرد دیگری رسول خدا (ص) را از  
این مطلب آگاه کرد. پیامبر گرامی فرمود: بدو بگویند که او دیگر در آنجا پیر نیست، جوان  
است. (آشنایی با قرآن، ۱۱۸/۶)

یعنی پیامبر ستوده خصال نه تنها مخاطب شناس نبوده که در سطح مخاطبش سخن بگوید، بلکه تشخیص هم نداده که مخاطبش پاسخش را درست نفهمیده است! اگر چه حدیث مذکور را شهید مطهری هم بیان کرده و گفته:

که رسول خدا با کسی که سطح فکرش پایین تر است در سطح پایین تر گفت و گو می کند. (ده گفتار/ ۲۰۱) اما مطلب مذکور را هم از جمله شوخی های رسول رحمت بیان کرده است. البته بیان این مطلب خودش یک شوخی است ولی یک شوخی ناصواب! ۴. در دو گزارش دیگر آمده است:

رسول رحمت به کسی که خودش را گنهگار می داند. (در یکی از گزارش ها فرد گنهگار در حال طواف و استغفار است) به اصرار می پرسد که گناهت چیست؟ پس از شنیدن پاسخ، او را می راند. (آشنایی با قرآن، ۱۹/۷- آشنایی با قرآن، ۱۲۴/۹)

یعنی پیامبر گرامی در امور شخصی افراد که بین خود و خدا دارند به اصرار دخالت کرده و بعد هم به جای اجابت به آیات: و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب، اجیب دعوة الدعاء اذا دعان، فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی، لعلهم یرشدون. (بقره، ۱۸۶/۲)... و لا تایشوا من روح الله، انه لا یأبئ من روح الله الا القوم الکافرون. (یوسف، ۸۷/۱۲) نبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم. (حجر، ۴۹/۱۵) قال و من یقنط من رحمة ربّه الا الضالون. (حجر، ۵۶) قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً، انه هو الغفور الرحیم. (زمر، ۵۳/۳۹).

فرد گنهگار نائب را نا امید کرده است!

در قرآن آمده است که؛ گروهی به جای «انظرنا و اسمعوا» به پیامبر گرامی «راعنا» می گفتند. (بقره، ۱۰۴/۲- نساء، ۴۶/۴) بعضی «... یؤذون النبی و یقولون هو اذن...» (توبه، ۶۱/۹) گروهی گفتار و رفتارشان آن قدر آزار دهنده بوده که خداوند فرموده: یا ایها الذین ءامنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین لحدیث، ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحی منکم، و الله لا یستحی من الحق... (احزاب، ۵۳/۳۳) گروهی ندایشان را «فوق صوت النبی» بلند نموده و «من وراء الحجرات» فریاد می زده اند. (حجرات، ۴۹/۲-۴) عده ای فرصت طلب که با تزییع حقوق مردم در مجالس عمومی به جهت آنکه خود را مورد اعتماد و از خصیصین وانمود کنند. (المیزان، ۳۲۸/۱۹- نظم قرآن، ۱۷۰/۳) با پیامبر گرامی به نجوامی پرداختند. (مجادله، ۵۸/۱۲- ۸)

تا آنکه خداوند به آنها فهماند در مسائل جزئی وقت پیامبر را نگیرند مگر آنکه امر مهمی باشد که ارزش صرف مال را داشته باشد. (بینات، ۴۴/۵۴) و... این آیات بیانگر بی پروایی و گستاخی پاره‌ای افراد و شدت حجب و حیای پیامبر گرامی است، چنین پیامبر بال گستری چگونه گنهکار نائب را می‌راند؟ یا چگونه به کسی که می‌گوید: من در عمرم بچه‌هایی را نبوسیده‌ام، گفته است:

تو خیلی آدم بدی هستی، من لایرحم لایرحم... او به خیالت خیلی آدم خوبی هستی که بچه‌ات را نبوسیده‌ای؟ خیلی مرد بزرگی هستی و مقام شامخی داری که بچه‌ات را دوست نداری؟ تو انسان نیستی. (آشنایی با قرآن، ۱۱/۵۴) آیا رسول رحمت حتی عبارت من لایرحم لایرحم را با شفقت و رحمت بیان نکرده است؟! پس آیه؟! ... و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك... (آل عمران، ۳/۱۵۹) چیست؟!!

۵. رطب خورده منع رطب کی کند. (امامت و رهبری/ ۲۱۶) این ضرب المثل نشأت گرفته از گزارشی است که می‌گوید: پیامبر گرامی به مریضی گفت فردا مراجعه کند روز بعد او را از خوردن خرما منع کرد و در پاسخ تأخیر یک روزه گفت: چون خود دیروز خرما خورده بودم. انتساب این گزارش به پیامبر گرامی و دستور اخلاقی گرفتن از آن، ناقض اسوه حسنه بودن نبی خاتم است چون درمان مریض را بی جهت به تأخیر انداخته است، مبنای طبابت و اخلاق پزشکی هم این نیست که پزشک از غذا و دارویی که خود مصرف کرده است مریض را منع نکند، هیچ پزشک متعهدی نیز به خود اجازه نمی‌دهد درمان مریض را این گونه به تأخیر بیندازد.

ساختن چنین افسانه‌ای و دستور اخلاقی گرفتن از آن و ضرب المثل شدن و جاری شدن آن بر زبان عام و خاص بدون اندک تأملی در صحت و سقم آن؛ می‌تواند از مصادیق نفوذ و سرایت جمود اخباریگری و سیادت و حکومت آن افکار منهط بر جامعه شیعی در تفسیر و بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی باشد. (آشنایی با قرآن، ۱ و ۲/۲۵ - مجموعه مقالات/ ۵۸ و ۶۴ - اسلام و مقتضیات زمان/ ۸۴ - ۸۵ - ده گفتار/ ۱۰۷ - تعلیم و تربیت در اسلام/ ۲۰۸ - ۲۰۷)

مرحوم مطهری از قول وحید بهبهانی می‌گوید:

جمود اخباری‌ها به این حد است که اگر فرضاً مریضی رفته باشد پیش یکی از ائمه



و آن امام به او فرموده باشد آب سرد بخور، اخباری‌ها به همهٔ مریض‌های دنیا خواهند گفت؛ هر وقت مریض شدید و هر مرضی پیدا کردید، علاجش آب سرد است، فکر نمی‌کنند که این دستور مخصوص حال آن مریض بوده، نه همهٔ مریض‌ها. (ده گفتار/ ۱۱۰۶-۱۰۹)

شهید مطهری دربارهٔ این گونه ضرب‌المثل‌ها گفته است:  
نوعی مخالفت با عقل... سخنانی است که در میان ما حکم مثل سائر را پیدا کرده و (این چیزهایی که در میان مردم حکم مثل سائر را پیدا می‌کند اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد، یعنی اثر بسیار زیادی در تکوین روحیهٔ مردم دارد). (تعلیم و تربیت در اسلام/ ۱۹۶) و پس از نقد حدیث مجدد (هر صد سال یک مجدد دین) آورده است:  
اینها جزء سمومی است که در افکار ما رخنه کرده. باید اینها را طرد بکنیم. تا اینها را طرد نکنیم و از فکر خودمان بیرون نریزیم، هیچ وقت فکر ما زنده نمی‌شود.  
(ده گفتار/ ۱۴۱)

۶. در یک گزارش ساختگی دیگر به پیامبر گرامی (ص) نسبت داده شده که؛  
وی از ادب «ان شاء الله» گفتن غافل ماند و این غفلت موجب شد که وحی الهی چهل روز از او حبس شود بعد از آن وحی الهی آمد و به او گفت: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاءِ اَنِّیْ فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا. الا ان یشاء الله... (کهف، ۱۸/۲۳-۲۴)، شهید مطهری در ادامه آورده است:  
ان شاء الله گفتن نشان تردید نیست، نشان توحید است. (آشنایی با قرآن/ ۵/ ۸۹ و ۹۰)  
نسبت دادن غفلت از ان شاء الله گفتن به رسول خدا یعنی توحید آن پیامبر نازنین خدا اشکال داشته و بدین معناست که پیامبر گرامی، خود پیام آیات را به خوبی درک نمی‌کرده است! مثلاً وقتی یوسف به پدر و مادر و برادرانش می‌گوید... ادخلو مصر ان شاء الله ءامنین. (یوسف، ۹۹/۱۲) یا آن شیخ کبیر در مدین هنگام عهد بستن با موسی می‌گوید: ...ستجدنی ان شاء الله من الصالحین. (قصص، ۲۸/۲۷) یا اسماعیل به پدرش می‌گوید: ...یا ابت افعل ما تؤمر، ستجدنی ان شاء الله من الصابرين. (صافات، ۳۷/۱۰۲) و...  
پیامبر گرامی از فهم پیام این آیات بازمانده یا از به کار بستن آن غفلت کرده است!

۷. گزارش ساختگی دیگر به ما می‌گوید:  
رسول خدا پس از جنگ بدر با کشتگان قریش که به درون چاه افکنده شده بودند

سخن گفته و آنها را شنواتر از اصحاب زنده خود شمرده است! (مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی/ ۵۱۰)  
اما قرآن درباره اینکه، آیا پیامبر گرامی شنوا کننده کسانی است که در گورهایند؟  
می فرماید: و ما یتوی الاعمی و البصیر . و لا الظلمات و لا النور . و لا الظل و لا الحرور . و ما  
یتوی الاحیاء و لا الاموات ، ان الله یسمع من یشاء ، و ما انت بمسمع من فی القبور . (فاطر، ۳۵/  
۱۹-۲۲) . یعنی پیامبر گرامی راهبر کوردلان از گمراهی شان نیست و جز کسانی را که به  
نشانه های خدای ایمان آورده و تسلیم اند نمی تواند شنوا کند (نمل، ۸۱/۲۷) همچنان که  
خفتگان در گور را نمی تواند شنوا کند .

۸- یک استنباط از مجموع روایاتی که از اهل بیت اطهار درباره «ایام  
نحسات» . (فصلت، ۶۱/۴۱) شده می گوید که ؛

این امور یا اساساً اثر ندارد و یا اگر هم اثر دارد توکل به خدا و توکل به پیغمبر و اهل  
بیت پیغمبر اثر اینها را از بین می برد . (سیری در سیره نبوی/ ۸۳) در صورتی که توکل بر کسی  
یعنی وکیل قرار دادن او . و خداوند فرموده که توکل ما، بر او باشد و او را وکیل خود قرار دهیم .  
(نساء، ۸۱/۴ - انفال، ۶۱/۸ - احزاب، ۳/۳۳ و ۴۸) و جز او را نباید وکیل گرفت (اسراء، ۲/۱۷)  
چون او «حی لا یموت» است و ما را کفایت می کند . (توبه، ۱۲۹/۹ - فرقان، ۵۸/۲۵) «مؤمنان»  
و «متوکلان» نیز بر او توکل می کنند . (مائده، ۵-۱۱ - توبه، ۵۱/۹ - یوسف، ۶۷/۱۲ - ابراهیم، ۱۴/  
۱۱ - زمر، ۲۸/۳۹ - مجادله، ۱۰/۵۸ - تغابن، ۱۳/۶۴) مثلاً «یعقوب» هنگامی که خواست  
فرزند کوچکش را با دیگر فرزندان بفرستد خدا را بر گفته خود وکیل گرفت و بر او توکل  
کرد ؛ ... قال : الله علی ما نقول وکیل . (یوسف، ۶۶/۱۲) یا آن شیخ کبیر در مدین هنگام قرار  
داد بستن با موسی ، خداوند را بر گفته خود وکیل گرفت و بر او توکل کرد ؛ قال : ... و الله  
علی ما نقول وکیل (قصص، ۲۸/۲۸) وانگهی پیامبر گرامی وکیل نیست که او را وکیل بگیریم و  
مورد توکلیمان باشد ؛ ... قل لست علیکم بوکیل . (انعام، ۶۶/۶) ؛ ... و ما انت علیهم  
بوکیل . (انعام/ ۱۰۷) خود رسول خدا هم باید به خدا متوکل باشد . (آل عمران، ۱۵۲/۳) وقتی  
خود پیامبر گرامی باید بر خداوندی که وکیل هر چیزی است متوکل باشد . (انعام، ۱۰۲/۶)  
توکل به پیامبر گرامی و اهل بیت چه معنا دارد؟!!

شهید مطهری ذیل آیه ؛ قل هو الرحمن ءامنا به وعلیه توکلنا... (ملک، ۲۹/۶۷) آورده است :  
در اولی فعل را بر جار و مجرور مقدم داشته و در دومی جار و مجرور را بر فعل ،

در زبان عربی حالت طبیعی این است که فعل باید بر متعلقات خودش تقدم داشته باشد، مثلاً «ءامنا به» حالت طبیعی است «به ءامنا» حالت غیر طبیعی است که این حالت غیر طبیعی به دلیل خاص باید آورده شود. «توكلت على الله» حالت طبیعی است؛ یعنی توكل كردم بر خدا، اما «على الله توكلت» حالت غیر طبیعی است که به دلیل خاص این طور می آورند، آن گاه معنایش این می شود: تنها بر خدا اعتماد می کنم (تقديم ما هو حقه التاخير يفيد الحصر؛ یعنی چیزی که حقتش این است که مؤخر داشته شود اگر آن را جلو بیندازی معلوم می شود روی آن تکیه داری و آن تکیه انحصار است). (آشنایی با قرآن، ۸/ ۲۳۰-۲۲۹)

البته آن مرحوم جایی دیگر که درباره نحوه است ایام و اوضاع کواکب صحبت کرده - توكل بر پیامبر را نیاورده و - گفته است:

اگر هم اثری داشته باشد. ۱. توكل به خدا. ۲. توسل به ائمه و ۳. صدقه دادن اثر اینها را از بین می برد. (آشنایی با قرآن، ۵/ ۲۴۲ و ۲۴۶)

۹. یک گزارش تاریخی می گوید:

پیامبر هنگام هجرت به علی فرمود: امشب، تو در بستر من می خوابی و همان برد و جامه ای را که من موقع خواب به سر می کشم به سر می کشی. (آشنایی با قرآن، ۳/ ۲۸) در چنین موقعیتی علی (ع) باید به جهت نگهبانی از خانواده و ناموس پیامبر گرامی دست به شمشیر و آماده در داخل خانه باشد نه آنکه در جای رسول خدا خوابیده و روانداز روی خودش بکشد. احتیاط آن است که کسی در جای پیامبر گرامی نخوابد بلکه موجود غیر جاننداری را هم می توان در بستر پیامبر گذاشت و روانداز پیامبر را رویش انداخت (ضمناً سن آن دو در هنگام هجرت حدوداً ۵۳ و ۲۳ سال بوده است).

اگر خانه های مکه و خانه رسول خدا درب نداشته یا پرده ای آویزان نبوده، باز «اتاق ها تاریک بوده و چراغ خواب و برق خیابان و این چیزها که نبوده»، (آشنایی با قرآن، ۹/ ۱۲۵) پس داخل خانه قابل رؤیت نبوده، بنابراین ضرورتی به خوابیدن علی در جای رسول خدا نبوده و اگر داخل خانه قابل رؤیت بوده به معنای آن است که پیامبر ستوده شده به؛ و آنک لعلی خلق عظیم. (قلم، ۴/ ۶۸) در شب های دیگر که می خوابیده خودش و خانواده اش قابل رؤیت بوده اند! و اگر اتاق پیامبر گرامی درب داشته یا پرده ای آویزان بوده، خوابیدن علی (ع) در

جای آن گرامی چه فایده ای داشته است؟! که بگوید: در بستر من می خوابی و همان برد و جامه ای را که من موقع خواب به سر می کشم به سر می کشی!

۱۰. گزارش تاریخی دیگر ذیل آیه؛ و انذر عشیرتک الاقربین. و احفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین. فان عصوک فقل انئی برئ مما تعملون. (شعراء، ۲۶/۲۱۴-۲۱۶) این گونه آمده است:

پیامبر گرامی در اجابت به این آیه به علی (ع) گفته، غذایی ترتیب دهد و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را که حدود ۴۰ نفر بودند دعوت کند، علی غذایی از گوشت درست کرد و مقداری شیر تهیه کرد که آنها بعد از غذا خوردند!

احتمالاً شیر بعد از گوشت برای ثقل کردن و زمینگیر شدن بوده است! شاید هم در آن زمان شیر موجب هضم گوشت می شده است!

جلسه اول را ابولهب عمومی آن گرامی به هم زد، در دفعه دوم... رسول خدا به آنها فرمود: هر کس از شما که اول دعوت مرا بپذیرد، وصی، وزیر و جانشین من خواهد بود، غیر از علی (ع) احدی جواب مثبت نداد و هر چند بار که رسول خدا اعلام کرد، علی (ع) از جا بلند شد، در آخر پیامبر گرامی فرمود: بعد از من تو وصی و وزیر و خلیفه من خواهی بود. (امامت و رهبری/ ۱۰۳-۱۰۲)

شهید مطهری در معنای «انذار» گفته: نسبت به نیکوکاری نوید دادن و نسبت بد کاری اعلام خطر کردن است. (حکمت‌ها و اندرزها/ ۴۲)، «نذیر» را هم «اعلام خطر کننده» و «هشدار دهنده» و «بازدارنده» معنا کرده و گفته، ترساننده، ترجمه «مخوف» است نه نذیر. (سیری در سیره نبوی/ ۱۹۰- مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ۵/۱۷۵- تکامل اجتماعی انسان به ضمیمه هدف زندگی، ۷۸- خدمات متقابل اسلام و ایران، ۱ و ۲/۶۸- آشنایی با قرآن ۱ و ۲/۱۴۱ و ۱۴۵)

بنابراین این پیام آیه، هشدار دادن است نه تعیین جانشین؛ و علی نخستین ایمان آورنده به رسول خداست:

و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و انا ثالثهما. (نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ۲۳۴، خطبه ۳۷ و ۱۳۱)

و در آن جلسه نیاز به هشدار برای ایمان آوردن به پیامبر گرامی نداشته است. اولویت هم در پذیرش دعوت، اولویت برای وصی، وزیر و جانشین شدن نمی آورد تا چه رسد به

قطعیت . چون اولاً قبل از انذار عشیرهٔ اقربین (جلسه مذکور) افراد دیگری به پیامبر گرامی ایمان آورده بودند و آن اولویت موجب اولویت برای وصی و جانشین شدن آن افراد نشده بود . ثانیاً چرا فقط هر کس از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب «اول ایمان آورنده» باشد شایستهٔ وصی و جانشین شدن باشد . ثالثاً آیا اگر از بین بنی هاشم و بنی عبدالمطلب (آن جمعیت حدوداً ۴۰ نفری) ۲ یا چند نفر همزمان ایمان می آوردند همه وصی ، وزیر و جانشین رسول خدا می شدند؟! رابعاً مگر انذار و ایمان آوردن مردانه بوده که سخنی از ایمان آوردن خدیجه به میان نیامده است؟!

جانشین را در حضور کسانی معرفی می کنند که طرف را قبول دارند نه کسانی که مخلف و مخلف ، هیچ کدام را قبول ندارند . بر مبنای آیه ؛ فان عصوک فقل ائی برئ مما تعملون . (شعراء ، ۲۶/ ۲۱۶) بعد از سرپیچی و ایمان نیاوردن آنها باید پیامبر گرامی به آنها بگوید : ائی برئ مما تعملون . نه آنکه به علی بگوید : بعد از من ، تو وصی ، وزیر و خلیفه من خواهی بود ! آیا این اهانت به رسول خدا نیست که گفته شود در جمع کسانی که به او ایمان نیاورده اند چنین سخنی گفته است؟!

یعنی آنها که به پیامبر گرامی ایمان نیاورده و سخن او را نپذیرفته اند : اکنون یا بعداً باید از علی (ع) اطاعت کنند و فرمان برند !

اگر گفته شود پیامبر گرامی به کسانی که به او ایمان نیاورده گفته است : پس اکنون به علی ایمان بیاورید اهانت به رسول خداست که از گروهی مشرک که برادری و دلسوزاش را نپذیرفته اند تقاضای ارث نماید! اگر هم گفته شود آن مطلب را برای آینده گفته ؛ متضمن دو معناست ؛ یکی جنبهٔ تهدید بدین معنا که اگر به من ایمان نیاورید و پیروی نکنید ، بعداً مجبورید از این کودک اطاعت کنید و فرمان برید! دیگری جنبهٔ تقاضا بدین معنا که اگر به من ایمان نمی آورید لا اقل بعداً به این کودک ایمان بیاورید و از او فرمان برید! که البته هر دو معنا لغو است . یا مگر گفته شود مخاطب پیامبر گرامی صرفاً علی (ع) بوده و منظورش آن بوده که وعده ای قطعی و حتمی را به وی بگوید ، در این صورت آنچه را پیامبر گرامی به علی (ع) وعده داده باید محقق شود و گرنه وعده لغوی است . (چون نه مشروط بیان شده نه به دیگران گفته شده که بگوییم آنها به وظیفه خود عمل نکردند) . و اگر وعده ای که به علی داده شده لغو نبوده و حق بوده پس آن جناب طبق آن وعده می دانسته که جانشین

پیامبر خواهد شد، در نتیجه قبل از رحلت پیامبر گرامی، نخواهد مرد، پس رشادت‌ها و جانفشانی‌هایش در شب هجرت، جنگ بدر، احد، خندق و... ارزشی نداشته است چون-  
جاننش را قبل از رحلت پیامبر گرامی در خطر نمی‌دیده است! (معاذ الله)  
همه این فرض‌ها در صورت پذیرش اصل آن گزارش تاریخی است، اما همانطور که  
غذای آن جلسه (شیر بعد از گوشت) موجب ثقل هاضمه است، مطالب طرح شده در آن  
جلسه هم موجب ثقل سامعه است.

شهید مطهری ذیل آیه: و انذر عشیرتک الاقرین. (شعراء، ۲۶/۲۱۴) آورده است:

دو واقعه رخ داده، یکی انذار نزدیکان خیلی نزدیک، یعنی بنی هاشم و بنی عبدالمطلب  
که این در خانه خود حضرت صورت گرفته... یکی جریان دیگر هست که انذار اقرین  
کمی دورتر است - که بعد از آن واقعه صورت گرفته - یعنی همه قریش، چون اقربای  
پیغمبر بودند... پیغمبر اکرم (ص) رفتند بالای یکی از کوه‌های اطراف مکه و فریاد  
کردند... فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید. (آشنایی با قرآن، ۵/۲۰۰-۱۹۹)

می‌توان گفت جریان دوم که می‌گوید:

رسول خدا بالای تپه صفا رفته با فریاد یا صباحاً یا صباحاً مردم را فرا خوانده و فرموده  
است: من به شما خبر می‌دهم که ورای این زندگی شما، زندگی دیگری هست و آنها را  
انذار و هشدار داده است. (آشنایی با قرآن، ۷/۱۴۳-۱۴۲: امامت و رهبری، ۱۰۳-۱۰۲) و جای  
دیگر که ذیل آیه مذکور آورده است:

بنی هاشم را جمع کرد و فرمود: بنی هاشم، بنی عبدالمطلب! نبینم که در روز  
قیامت مردم دیگر بیایند در محضر عدل پروردگار با توشه عمل صالح ولی شما  
بیایید و اتکالتان به من باشد و بگویند پیغمبر از ماست که این به حالتان فایده  
نخواهد بخشید. (حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی/۱۰۹)

کلیت آن به واقعیت نزدیک‌تر و با محتوای آیه سازگارتر و با انذار و هشدار  
مناسب‌تر است. امام نازنین علی بن ابیطالب هم به تجلیل بدون تحلیل و نقل بدون نقد  
نیازمند نیست، خصوصاً وقتی پای پیامبر گرامی در میان است. آیا دعای کمیل، دعای  
عرفه، مناجات شعبانیه، دعا‌های صحیفه سجادیه و... معرّف کسانی که چنین دعا‌هایی از  
وجودشان صادر شده نیست تا «علائم الطریق» را بنمایانند؟

در انتها، در اجابت به آیه: ... لانفرق بین احد من رسله... (بقره، ۲/۲۸۵) مطلبی هم درباره دو تن دیگر از پیامبران الهی مورد ارزیابی قرار می گیرد. شهید مطهری در برداشت از کلمه «حضور» گفته است:

من نمی دانم آن دو پیغمبری که قرآن آنها را «حضور» می نامد، نقص عضوی و جنسی داشته اند یا [علت دیگری در کار بوده است]. عده ای صریحاً می گویند: حضرت عیسی در خیلی جنبه ها از خیلی پیغمبران برتر و بالاتر بوده، در عین حال این نقصی است برای او (و برای حضرت یحیی)؛ یعنی عیسی با پیغمبری که مزایای او را داشته و این نقص را نداشته فرق می کند، آن پیغمبر از او کامل تر بوده است. (تعلیم و تربیت در اسلام/ ۲۶۷)

هنالك دعا زکریا ربه، قال: رب هب لی من لدنک ذریة طيبة انک سمیع الدعاء. فنادته الملائكة (و هو قائم یصلی فی المحراب): ان الله یشرک بیحیی مصداقاً بکلمة من الله و سیداً و حضوراً و نبیاً من الصالحین. (آل عمران، ۳/۳۸-۳۹)

کلمه «حضور» فقط همین یک مورد و درباره حضرت یحیی (ع) در قرآن آمده است و البته در آیه مذکور ملائکه مژده فرزندی به نام یحیی داده اند و یحیی ستوده شده، نه نقص ستودنی است و نه نقص را جزو خوبی ها قلمداد می کنند و نه به کسی مژده و بشارت به نقص می دهند.

### نتایج

پیامبر گرامی در قرآن به صفت «رئوف» و «رحیم» ستوده شده و خداوند درباره وی فرموده: ... لو کنت فظاً غلیظ القلب... (آل عمران، ۳/۱۵۹) و فرموده: ان کنت فظاً غلیظ القلب؛ یعنی انتساب و استناد رفتارهای غلیظ به پیامبر رحمت فرض محال است چون او بدون هیچ استثناء و تبصره ای «اسوه حسنه» معرفی شده است، پس انتساب و استناد موارد خلاف قرآن به آن گواهی سیره و صیرت آن بزرگوار نیست. موارد ذیل مخالف خرد و آیات و روایات موافق آیات است.

۱. گفتن «سقط من عینی» پشت سر فرد بیکار، بی ارزش کردن او و بی اعتنایی به

آیه... ولا یغتب بعضکم بعضاً... (حجرات، ۱۱/۴۹) است.

۲. وعده حتمی برای آمرزش شخصی چشم چران به صرف دوست داشتن پیامبر گرامی، بی‌اعتنایی به آیه: قل للمؤمنین يغضوا من ابصارهم... (نور، ۲۴/۳۰) و آیات و روایات دیگر است.
۳. شوخی با پیرزن و گریاندن او بیانگر نشناختن مخاطب، و ناسازگار با حدیث «تکلم علی قدر عقول» است.
۴. راندن گنهکار یا رفتار غلیظ با فرد نامهربان مخالف آیه... لو كنت فظاً غليظ القلب... و آیات؛ نبی عبادی... (حجر، ۴۹/۱۵)؛ قل یا عبادی الذین... (زمر، ۵۳/۳۹) و... است.
۵. ضرب المثل منع رطب، ناقض اسوه حسنه بودن نبی خاتم و مخالف اخلاق پزشکی و بیانگر نفوذ و سرایت اخباریگری در زوایای زندگی است.
۶. غفلت پیامبر گرامی از ادب ان شاء الله گفتن بیانگر بازماندن از فهم پیام آیات یا غفلت از به کار بستن آن است.
۷. سخن گفتن با کشتگان قریش و شنواتر شمردن آنها از زندگان مخالف آیه؛... و ما انت بمسمع من فی القبور (فاطر، ۲۲/۳۵) است.
۸. توکل به پیامبر گرامی و اهل بیت مخالف آیات؛... توکل علی الله... (نساء، ۸۱/۴)؛ و ما انت علیهم بوکیل. (انعام، ۱۰۷/۶) است.
۹. حضور علی بن ابیطالب در خانه پیامبر گرامی در شب هجرت، غیر از خوابیدن وی در بستر پیامبر گرامی است و چون جانب احتیاط رعایت نشده و غیر منطقی و... است.
۱۰. انداز هم به معنای هشدار است نه تعیین خلیفه؛ و علی (ع) جزو نخستین ایمان آورندگان به پیامبر گرامی است و نیاز به هشدار وی نبوده است، هدف از تعیین خلیفه در جمع کسانی که به خود پیامبر گرامی ایمان نیاورده اند هم روشن نیست.
۱۱. کلمه «حضور» در قرآن فقط برای یحیی آورده شده و با آن ستوده شده است پس بیانگر نقص نیست چون ستودنی و موجب مژده و بشارت نیست.